

گیرهای من در آوردی!

هانیه افتاده

می‌خواهید به ایرادهای ظاهری و باطنی خود، مثل هم‌سانت نبودن موهای سرو دماغتان، دراز بودن زبانتان، پارگی درز لباستان، کج و معوج بودن ناخن هایتان، قوز بودن پشتتان، تنگ بودن ثنباتان (همان شلوار)، پاستوریزه نبودن تیپتان، میزان درازی شصت پایتان و... پی ببرید؟

راهکاری صد در صد تضمینی را مفت و مجانی به شما معرفی می‌کنیم.

مواد لازم: یک عدد ناظم!

۱. هر روز جلوی چشمان ناظم رژه بروید؛ آنقدر رژه بروید که بالاخره جرقه‌ای در ذهن مبارک ناظم ایجاد شود و یک ایراد قلمبه از شما درآورد.

۲. یک عدد سه چرخه را کرایه کنید و روی مغز ناظم سه چرخه سواری کنید! تا راحت‌تر بتواند عیب و ایرادی از شما در همان لحظه اختراع کند.

۳. سعی کنید دیرتر به مدرسه بیایید. کسانی که دیر می‌آیند از مباران گیرهای من در آوردی ناظم، بیشتر فیض می‌برند.

البته خیلی‌ها هم از دل همین گیرهای ناظم به ایرادهای اساسی خود پی برده و با رفع آنها سعادت‌مند شده‌اند. به نظر میرسد که به سختی هایش می‌ارزد.

لطفا پس از شنیدن صدای بوق، احترام خود را نگه دارید

زهرا فتاحی

با سلام. شما با تلفن گویای دبستان دولتی مهرپویان اندیشه تماس گرفته‌اید. لطفا پس از شنیدن صدای بوق، جهت دریافت شماره حساب برای واریز کمک به مدرسه عدد ۱، برای واریز شهریه کلاس‌های فوق برنامه عدد ۲، برای واریز پول چایی دبیران عدد ۳ و برای واریز اقساط نوسازی مدرسه عدد ۴ را بفشارید. همچنین برای بیان انتقادات، احترام خود را نگه داشته و تلفن را قطع فرمایید. با تشکر.



چگونه از کمبود امکانات در مدرسه رنج نبریم؟

فروغ زال

ممکن است مدرسه شما ساختمان داغون و خسته‌ای داشته باشد و صدای عبور و مرور فاضلاب از لوله‌های روکار آن خاطر شما را مکدر کند؛ یا همین فاضلاب اصلاً عبور و مروری نداشته باشد.

ممکن است در دیوارهای مدرسه تان ترک‌هایی به اندازه کانال پاناما داشته باشد و وقتی به یک درس نجسب گوش نمی‌کنید، فانتزی بروید که اگر سقف بیاید پایین چه شود؟! شاید مشکلات شما کتابهای نداشته کتابخانه تان باشد (که این خیلی هم مهم نیست، چرا که خرخون کمتر، خفت کمتر).

یا شاید به خاطر کمبود امکانات مجبورید در گروه نمایشتان یک نفر در نقش کمد و دیگری در نقش درخت بایستد. یا حتی در آزمایشگاه‌ها به خاطر نداشتن مواد آزمایش باریختن مقداری آب در یک بشرو مقداری بیشتر آب در یک ارلن آزمایش هایتان را فرض کنید و البته در امتحان هم مراحل دقیق آزمایش را بنویسید... نگران نباشید...

شاید از خوشحالی شنیدن راهکار ما دیوارها را گاز بزنید ولی عاقلانه‌ترین کار استفاده از فرمول (ف ف میم میم) است. یعنی فرزند فلان مسئول محترم که دانش آموز مدرسه شماست. اما حتماً باید

در گروه نمایش یا سرود مدرسه این

فرزند را سرگروه کنید و فلان

مسئول محترم را هم در

یک جشن باشکوه در

صبحگاه دعوت کنید.

یادتان باشد تا زمانی

که "فلان مسئول محترم"

مشغول به کار است،

در حفظ و نگهداری

فرزندش کوشا باشید.



یک جانشینان چه کسانی بودند؟

صنم یاوری

در دوران مجازی و در ایام حکومت موبایلیان از طایفه رایانیان گروهی در سرزمینهای پهناور دهکده جهانی به تشکیل یک قلمرو قدرتمند پرداختند. مردمان این سرزمین تازه تاسیس افرادی بودند با خصوصیات مشترک که کار و فعالیت را عملی بسیار ناپسند پنداشته و آنان را که بر این عمل زشت اهتمام می‌ورزیدند افرادی پلید و از اصل افتاده می‌دانستند.

ایشان وقت خود را صرف هدف‌های والای مجازیت نموده و لایکیست‌های حرفه‌ای را در آن دوران پرورش دادند. آنان مردمی سردخو، آرام، منزوی، با انگشتانی پرسرعت و گردنهای افتاده بودند و خصوصیت بارز آنان در نحوه پاسخگویی ایشان به اطرافیان بود که در هووووم و تکان دادن سر به صورت افقی و عمودی خلاصه می‌شد.

در اسناد تاریخی آمده است آغاز این قلمرو وسیع از کنار یک پریز برق بوده است بدین گونه که ابتدا مردمانی اندک برای عمل حیاتی شارژ مجدد در کنار آن پریز سکنی گزیده بودند، اما پس از غلبه لمسی‌ها بردکمه‌ای‌ها پریز برق به عنوان نماد این قبیله شناخته شد.

مهم‌ترین پیشه یک جانشینان یک جانشینی و لمس صفحه نمایش می‌باشد و ایشان از همین طریق بر درآمد‌های دیگر قبایل می‌افزودند. سر انجام این گروه بر اثر بیماری زخم بستری به ندرت از بین رفته و منقرض شدند.

تصمیم گیری...

محمد کفشدوز

روزی مادر کبری به دخترش گفت: «کبری جان برو کتاب داستان را بیاور و برابم بخوان». کبری خوشحال به سراغ کتابش رفت. هرچه گشت نتوانست آن را پیدا کند. بین کتابها، اسباب بازی ها و حتی لباس ها را هم گشت ولی کتابش را ندید.

پیش مادرش برگشت و گفت: «کتابم نیست، حتما کسی آن را برداشته است».

مادرش با تعجب گفت: «باز هم کتابت را گم کرده ای؟ دفعه ی قبل که سوژه ی کتابها شده بودی، اینبار را خدا به خیر بگذراند».

کبری گفت: «مادر جان این روزها هوش و حواسم سرچایش نیست».

مادرش گفت: «اینها اثرات نخوردن صبحانه و نداشتن تغذیه مناسب است. زیرا خوردن صبحانه نقش مهمی در کمک به یادگیری و داشتن تمرکز در دانش آموزان دارد».

کبری بعد از چند دقیقه مبهوت ماندن گفت: «مادر این پیام بهداشتی و سلامتت توی حلقم».

کبری به سمت یخچال رفت و اولین لقمه ی نان و پنیر و گردو را که خورد، ناگهان چشمش به کتابش افتاد که در طبقه ی پایین یخچال گذاشته بود. کبری باز هم یخچال را با کتابخانه اشتباه گرفته بود و خودش هم می دانست که کار از داشتن تغذیه مناسب گذشته است.



چرا نباید درس بخوانیم!؟

مجید نجفی

موضوع انشاء من این است که چرا نباید درس بخوانیم. من تصمیم گرفتم دیگر درس نخوانم چون می خواهم وقتی که بزرگ شدم بجای عموم در اداره شان مدیر بشوم. از دلیل های دیگر درس نخواندنم این است که وقتی بزرگ بشوم، میتوانم بدون درس خواندن و امتحان دادن به دانشگاه بروم و درس بخوانم و قبول بشوم. تازه این فقط یک بخش از امتیازات درس نخواندن بود.

اگر درس نخوانیم میتوانیم به همه آرزوهایی که داریم برسیم. مثلا اگر درس نخوانیم اما آرزویمان این باشد که شغلمان دکتر باشد، میتوانیم با خریدن یک مدرک دکتر بشویم! اما نمی دانم که چرا هرچقدر از این خوبی های درس نخواندن برای پدر و مادرم میگویم قبول نمی کنند و محکم می زنند پشت گردنم که نه! این حرفها همه کشک است! انسان جز با سعی و تلاش به جایی نمی رسد.

اما من حرفشان را قبول نمی کنم چون خودم دیدم پسرمرضیه خانم، همسایه مان بدون اینکه سرکاری رفته باشد یک شب از این ماشین های قد بلند خریده بود. تازه وقتی از او سوال کردم که از کجا آورده ای؟ گفت این را از حقوق پدرم خریده ام! از همانجا بود که فهمیدم میشود بدون درس خواندن و امتحان دادن هم پولدار شد و شغل به دست آورد و به دانشگاه رفت. این بود انشای من.

نیمکت راه راه

نشریه طنز نوجوان (ضمیمه نوجوان مجله راه راه)

دبیر تحریریه: محمد رضای

تحریریه: محمد کفشدوز - زهرا فتاحی

معصومه احمدی وشکی - شاهرخ بایرامی - هانیه افتاده

ناموسا!؟

محمد رضا رضایی

آیا می دانید که دیگر به سنی رسیده اید که می توانید رنگ پیژامه راحتیتان را خودتان انتخاب کنید و لازم نیست والدین را درگیر انتخابش کنید؟

آیا می دانید اگر روزی مثلا بستن لنگ به جای پوشیدن شلوار مد شد، حتما لازم نیست شما هم انجامش دهید؟

آیا می دانید این که عمومی کامیوز به جای شلوار لنگ می بندد، باز هم دلیل قانع کننده ای برای انجام دادنش نیست؟

آیا می دانید وقتی ساندویچ تخم مرغ آب پزتان را در کتابخانه مدرسه می خورید عده ای بیهوش شده و به کلاسشان نمی رسند؟



محصل پرمشغله

معصومه احمدی وشکی

اصلا روز علی به جای ۲۴ ساعت، ۳۰ ساعته هست. راستش را میگویم، همین دیروز تصمیم گرفتم کارهایم را زیر نظر بگیرم شاید بتوانم شبیه او بشوم. سر صبح که وارد کلاس شد بعد از سلام سرچایش نشست و کتاب ها و مدارش را بیرون آورد تا برای زنگ اول آماده باشد. ولی من باید فیلمی را که دیشب دیده بودم، برای برو بچ تعریف میکردم. بعدش رفتیم سر صف. رفت جلوی صف و به برنامه ی صبحگاه گوش کرد. ولی من در حال تعریف ادامه داستان، به صف، پشت کرده بودم و عین نقال ها برای بچه ها داستان میگفتم. در حال انجام این فعالیت فرهنگی بودم که ناظم یک تذکر آبدار به من داد. تازه فهمیده بودم یک بازی رایانه ای توپ آمده که در طول کلاس در حال شنیدن داستانش از بغل دستی ام بودم، ولی آقا معلم که انگار متوجه اهمیت این بازی استراتژیک نشده بود بعد از چند بار تذکر مرا از کلاس بیرون کرد. بعد از مدرسه علی را دیدم که خوشحال از فهمیدن درس با بچه ها خدا حافظی کرد و در راه خانه اش شروع به مرور درس ها نمود. من هم که باید تلافی را سراو درمی آوردم دفترچه اش را کش رفتم

آه تو خانه ام فرار کردم. حین نفس نفس به این فکر کردم که من کارهای مهمی دارم که علی ندارد. بالاخره پرمشغله بودن است و هزار دردسر.

